

افق روشن

احمد شاملو

سخنرانی به مناسبت فرا رسیدن نوروز ۱۳۵۷
در جشن عید سازمان دانشجویان ایرانی در

نیویورک عمو کنگد راسیون جهانی CIS

دوستان خوب من

ظاهرًا سنت بر این است که در نوروز جامهٔ نو بپوشند ، خانهٔ خود را ببارانند و بپیرایند ؛ کرد و غبار آن را برویند ، به دیدار بستکان و خویشان بروند ، با سبزه و گل و شیرینی از یکدیگر استقبال کنند ، لب‌ها را پر خنده نکهدارند و با تبسم مهر آمیز به روی یکدیگر بنگرند ، دشمنی‌ها و دل‌ازردگی‌ها را به دور افکنند ، یکدیگر را ببوسند و مهر بپورزند ، عذبه بدهند و عذبه بگیرند و آغاز سال نو را به یکدیگر تبریک بگویند . این ، آئین سنتی نوروز ما بوده یا هست . البته آئین آئین فلسفه‌ئی یا توجیهاتی هم برای خودش دارد . اما من هر وقت باین رسوم فکر می‌کنم به یاد حکایت عم انگیزی می‌افتم که یکی از دوستانم به مناسبتی برایم نقل کرده است .

آن دوست حکایت می‌کرد که یک سال ، در کرمان نیمیٔ تابستان ، پدرم به دلیلی تصمیم گرفت قسمتی از ساختمان خانه را بکوبد و دوباره بسازد . - منشی کارگر و استاد بنا آوردند ، آن قسمت خانه را کوبیدند و دوباره ساختند : دیوارها را بالا بردند و سقف را با تیرهای چوبی و حصیر پوشاندند و بالاخره وقت آمدود کردن پشت‌بام رسید .

این قسمت از کار ، یعنی گاهگل کردن پشت‌بام ، مخصوص برای کارگری که اصطلاحاً به‌اش ناه کس می‌گویند کمر شکن ترین قسمت کار است . در نظر مجسم‌کنید که این کارگر ، بدون لحظه‌ئی آسایش باید از اول آفتاب تا ظهر که نیم ساعتی برای خوردن یک لقمه نان کار را متوقف می‌کند ، و از بعد از ناهار تا نیک‌نوبت ، در سه ، مثل مورچه‌ئی که لاینقطع برای بردن دانسه به لانه می‌رود و شنایان بر می‌گردد ، در دل آفتاب کویری تابستان خشک و سوزان ایران بسی وقفه در حرکت باشد : آن ناه نخاله گل کشی را بگذارد روی کولتر ، بر حسب بلندی دیوار از نزدیکی لنگر دار و غیرقابل اطمینان بیاید پائین ، برود کنار محلی که گل آبخه با گاه را آماده کرده‌اند ، ناه را بگذارد زمین ، بیل را دست بگیرد ، گل سفید چسبناک را بریزد تسوی ناه ، ناه را که این بار سنگین‌تر به راستی کمر را می‌شکند دوباره بردارد بگذارد روی شانه اش ، فاصله تا پای نزدیکان را طی کند ، عرق ریزان و نعر زنان از نزدیکان به آن بلندی و خطرناکی با باره آن سنگینی بیرون یالا ، ناه را ببرد پای کار خالی کند ، دوباره برنگردد و برگردد و باز ، روز از نوروزی از نو . . . یعنی درست تحمل کثیر پروته در اساطیر یونانی .

پروته یکی از خدایان اساطیری یونان بود . بر اساس میتولوژی یونان باستان ، پروته

خیرخواه آدمیان بود و چون خدایان دیگر انسان را از آتش محروم نگه داشته بودند، پروتوسه به قولی راز آتش را از کوه المپ و به قولی دیگر مشعلی را از جنبر سوزان خورشید ربود و در اختیار انسان نهاد. - این یکی از زیبا ترین، عمیق ترین و پر معنی ترین بخش های اساطیر یونان است که متأسفانه مجال آن نیست که امشب به تجزیه و تحلیل جزیل تسمبولیک یا تخیلی آن بپردازیم، همین قدر عرض می کنم که زئوس - خدای خدایان - از این نافرمانی پروتوسه سخت در خشم شد، به فرمان او خدایان دیگر انجن کردند، پروتوسه را خائن شمرند و کفیری خوف انگیز بر او مقرر داشتند: کیفر پروتوسه این بود که الی الابد در کوه های قفقاز بر صخره بی زنجیر نشود و هر به چند کاهی کرکسی بیاید به ضرب منقار خود سینه او را از هم بدرد و جگرش را پاره پاره کرده بخورد و جگرش از نو برآید و باز کرکس بیاید و... الخ. - صحبت در این بود که - کارگر ناوه کتر در واقع همان کیفر پروتوسه را تحمل می کند. اگر پروتوسه - افسانه بی راز آتش را با آدمیان در میان نهاد و بدین جهت به جنان کفیری رحمانه بی محکومیت یافت، کارگر ناوه کتر عالم واقعیت از آن رو به چنین کیفر استخوان شکنی محکومیت پیدا کرده است که لذت پناهدن به سایه و سریناه را به همنوعان خود تقدیم می کند.

باری، دوست من می گفت آن روزها بچه ده یازده ساله بی بودم بی فکر و بازیگوش و البته سطحی. نو در کاهی یکی از اتاق ها نشسته بودم و رفته بودم تونخ این کارگر ناوه کتر که کار عجیبی می کرد: هر دفعه، وقتی از نردبان پائین می آمد و ناوه خالی را از گل بر می کرد، پیش از آن که برش دارد بلندار روی شانه اش و راه بیفتد، زیر جشمی این دو آن دوس را می پائید که کسی نبیند، بعد به سرعت بند تعانش را وا می کرد، گره شلی به اثر می زد و ناوه را بر می داشت... گره شل را طوری از روی حساب می بست که وقتی به بالای نردبان می رسید کم و بیش تعانش پائین افتاده بود. این بود که بالای نردبان ناوه را می گذاشت زمین، تعانش را بالا می کشید، بندش را سفت می کرد، و ناوه را بر می داشتی بود پس دستها او ستای بتأ خالی می کرد و دوباره بر می گشت و همان شل کن سفت کن را از سر می گرفت.

دوستی که این خاطره را برای من نقلی کرد گفت ده یازده سال از این ماجرا گذشت تا من توانستم به حکمت کار عجیب آن ناوه کتری بیرم، و آن روزی بود که ما را - هنگامی که در راه نظام اجباریم را طی می کردم - گروهیان مان مجبور کرده بود برای تنبیه صد و پنجاه تا شصت برویم، و من، آن آخر سری ها، همه اثری فرصت می گشتم که گروهیان رویش را بر گرداند بلکه

بتوانم يك لحظه ، فقط يك لحظه کوتاه ، سینه یا سر زانو هام را بگذارم زمین . - و درست در همان لحظات حسنی و ناتوانی بود که حکمت بالغه ، کار عجیب آن ناوه کمر برایم آشکار شد : ناوه کمر بینوای خسته ، این کلک را برای آن جور می کرد که بالای نردبان ، به پهنانه سفت کردن بند تعانتر بتواند یک لحظه ناوه سنگین گلو را زمین بگذارد ، نفسی بکشد ، و از زیر آن باری که عمر قریبان و خسته از پانزده بیست پله نردبان بالا کشیده بود یک دم کمر راست کند !

من هر وقت به سنت شادی های نوروزی فکر می کنم بی درنت آن لحظه راحت بانتر ناوه کمر برایم ندای می شود : یک دلخوشکنک موقت . یک لحظه فراغت دروغین . . . ملتی که قرن هاست به کار گل و داشته شده ، به عقیده من در این آئین نوروزی ، در این جشنی که از فرط زورکسی بودن غم انگیز است ، همان ، بند تعانتر را سفت می کند . مجالی سنتی برای یک جور خوشی کلیشه ای قلابی سنتی . و گرنه به راستی کدام نوروز ؟ اگر نوروز به معنی نوشدن کهنه هاست ، ما مردم در طول قرون بی شمار ، با هر سال نو قدمی دیگر به سوی اعمال کذاب متعفن تاریخ سراسر بیداد و خون و وحشت خود بر داشته ایم و دست کم امروز هنوز کهنه ای را نو نکرده ایم . و اگر نوروز به معنی آغاز دورانی دیگر است آن دوران دیگر - اگر چه سرانجام فرا خواهد رسید و همین امیدواری قاطع است که به مآرزه ما نیرو می رساند - هنوز فرا نرسیده ، هنوز از قوه به فعل در نیامده است .

ایرانیان باستان رسمی داشته اند به نام فروردگان (یا بهتر و درست تر بگویم ، فروردتیان ، که واژه ای پهلوی است به معنی پنج روز آخر سال) . فروردگان که ده روز طول می کشیده و در پایان سال گرفته می شده در حقیقت روز های عزای ماتم بوده است نه جشن و سرور . - ابوریحان بیرونی در کتاب مشهورتر آثار الباقیه در باره همین رسم که دست کم در زمان او هنوز در سغد (حدود سمرقند) رواج داشته است می نویسد " در انتهای ماه دوازدهم ، اعد سغد برای اموات قدیم خود کوبه و نوحه سرایی کنند و برای مردگان خوردنی ها و آشامیدنی ها کذارند " - اگر ما فقط در بی آنیم که سنتی را زنده بداریم شاید بهتر باشد که امروز تا هر نوروز دیگری که این رژیم ضد انسانی حاکم بر مقدرات ماست به آئین فروردگان عزای بگیریم نه جشن ، و عم بخوریم نه این که شادی کنیم :

ماتم بگیریم برای آن گروه انبوه از جوانان مان که بهترین و شایسته ترین فرزندان خلسی ما بوده اند ، و در سالی که گذشت نیز همچون سالیان پیش در راه ترمیم فرا رسیدن نوروزی که

که هنوز نیامده است ، بی دریغ خون کرمان را نثار کرده اند .
مانم بگیریم برای وطنی که با اندازان سرمایه داری بر سر بازارهای جهان همچون کشیکسی
اسیر به حراجت رفته اند .

مانم بگیریم برای وطنی که امید نجاتش را در ما یافته است و ما مناسبانه آنچنان برانگنده ایم
که خانه را در آتش رها کرده ایم و بر سر این که فرو نشاندن آتش حق من است یا تو ، بر سر این
که آتش را به آب باید فرو نشاند یا به خاک ، بر سر این که از کدام سو بهتر است به آتش
حمله برده شود یا یکدیگر در مجادله ایم . در برابر یکدیگر صف کشیده ایم و کربان یکدیگر
را گرفته ایم و به یکدیگر جفتو دندان نشان می دهیم بر سر این که پس از فرو نشاندن آتش ایوان
خانه را روبه کدام جهت بنا کنیم و بام خانه را شیروانی کنیم یا کاهگل ، - و حریق ، - با
استفاده از این فرصت ناب ، بی امان در کار سوختن است و خاکستر کردن و به نابودی
کشاندن . فراموش کرده ایم که به هنگام وقوع حریق ، نتیجه آشکار بحث حق و باطل مجال دادن به
لهیب آتش است که بی سرخر تر بسوزاند ، هم حق تو را و هم باطل مرا . و فراموش کرده ایم
که اگر من و تو در این خانه زندگی می کنیم فرو نشاندن حریق حق هر دوی ما ست زیرا حریق
دشمن مشترک هر دوی ما ست . و فراموش کرده ایم که چون حریقی در کبره هر کس می باید به
قدر توانائی خویش و با هر چه در اختیار اوست به نبرد با آن برخیزد . و فراموش کرده ایم که
اختلاف نظر بر سر این که ایوان خانه را کجا بنا کنیم نباید مانع آن شود که نخست به اتفاق بر
شعله های آتش بنازیم .

ننگه جالب این است که پاره بی از ما ایرانیان خارج از وطن یکسره از خاطر برده ایم که
مجموعه فعالیت های ما - هر چه هست و در هر خطی که هست - به طور قطع می باید با
عمل جنبه در داخل مرزهای کشور هماهنگی داشته باشد و بدان یاری برساند . . . عمل
انقلابی فقط تبلیغ فلان یا بهمان نحوه تفکر نیست و تئوری ها و جهت گیری ها و تلقیات ما اگر
نتواند به عمل انقلابی درون مرزی مدد رساند و اگر کاملاً بر امکانات عقلی درون مرزی قسابل
تطبیق نباشد ، حتی اگر منطقی و محاب کننده نیز به نظر آید باز همچون تصمیم موشان به
بستن زنگوله بر گردن کبوتر بی حاصل و بی ارزش خواهد بود . چیزی خواهد بود مجرد و مطلق و
لاجرم بی معنی ، چرا که نابجا و غیر عقلی است و در شرایط زمانی و مکانی خود کارسردی
ندارد . اگر ما همه در دل شبی سرد و توفانی در بیابانی کیر افتاده باشیم و در حالی که

در دست تهیه

فوری ترین نیازمان فراهم کردن تشویقاتن سرپناهی است که شب را در آن بدرانیم من بران باشیم که به شما گروه هندسه ندان ثابت کم که در مثلث قائم الزاویه مجذور وتر مساوی مجموع مجذور و ضلع دیگر است یا خوردن زرد جوهر باعث بروز سرطان معده می شود، شما کاملا حق خواهید داشت که در سلامت عقل من شک کنید و یقین داشته باشید که من بنده بالاخانه را اجاره داده ام، در صورتی که خوب، واقعا هم مجذور وتر مساوی مجموع مجذور آن دو ضلع دیگر است و به هزار دلیل ثابت شده که زرد جوهر سرطان معده می دهد. آنچه ما در خارج از مرزهای وطن - مثلا در این جا، در امریکا، در این شهر و در این سالن بگوئیم - اثر نتواند بسا شرایط مبارزه و امکانات مبارزاتی درون مرزی ما مطابقت کند که به باد زدن است و آب در هاون کوفتن .

پاره ثی از ما چنان دور از واقعیات اندیشه می کنیم که وقتی کسی به سخنان ما توجه کند لامحاله به این نتیجه می رسد که تا کون به اشتباه گمان می برده است که مبارزه * نمود * ملت ایران با رژیم غیر ملی خود در داخل مرزهای ایران صورت می گیرد، یعنی در شرایط اختناق و تجاوز پلیسی و نظامی و در فضای ربا کاری های سیاسی نعل زار زدن اثنی که ضعا و قبحانه از سوی * جیو کراسی * امپریالیسم امریکا و آقای کارتر - دلتک جدید نماینده پهلوان کجیل و اشنگتن - نیز تأیید می شود . . . هر که بشنود یا خود میگوید * نه بابا، من تا حالا اشتباه می کردم . سنکر اصلی مبارزه در خارج از مرزهای کشور است، از عراق تا پتل پورت؛ و اگر انقلاب در ایران به نتیجه نهائی نرسیده برای آن است که مبارزان داخلی نمیتوانند تاکنیکی اتخاذ کنند که با شرایط مبارزاتی انقلابیون ایرانی خارج از مرزهای وطن تطبیق کند .

برداشت های پاره ثی از ما چنان دور از واقعیات است که هر که شعار امامان را بشنود حق خواهد داشت تصریح کند اصل سئاله مبارزه با رژیم در شرایطی که رژیم فراهم آورده نیست؛ سنکر اصلی انقلاب اینجا است، از سیاهگل سوئد تا دونقوز آباد استرالیا، خطوط مبارزه را ما تعیین می کنیم و مبارزان داخلی بر اساس شرایط سیاسی و اجتماعی ما فعالیت می کنند، و مشکل اصلی هم در حقیقت مشکل رژیم است که چگونه باید به این نقاطی که ما سنکر گرفته ایم لشکر بکشد و مبارزه ضد انقلابی را با شرایط سیاسی اجتماعی ما تطبیق دهد و مثلا الان اینجا در این سالن با ما بجنگد !

پاره ثی از ما چنان عمل می کنیم و چنان سخن می گوئیم که پنداری مشکل ایران از لسطاظ

تئوری به کتی حل شده است ، چون ما به راحتی آب خوردن رژیم را در ذهن خود محکوم و ساقط کرده ایم ، و اکنون بر عهدہ توده های مبارز داخل کشور است که آکسیون انقلابی خود را بر شرائط و ذنیات ما تطبیق دهند و راه انقلاب را بر اساس تلقیات ما هموار کنند و آن را از قوه به فعل در آورند . - فقیر زاده بی چیزی می گفت به زودی قرار است با دختر بزرگترین سرمایه دار شهر ازدواج کند . رفیقتر با تعجب پرسید آخه چطور ؟ گفت خیلی راحت و بی درد و سر پنجاه درصد از اصل قضیه رضایت من و خانواده ام بود که حاصل شده . می مانند پنجاه درصد دیگرتر که رضایت دختر و خانواده اوست ! - اما روح عبید ، رند در سه در زاکان ، شاد باد که کم از هفتصد سال پیش لطیفه می نوشت که کوئی در آن از فراسو های زمان به ما ، به پاره می از ما ، اشاره می کرده است .

می گوید " یکی پرسید قورمه به قاف کنند یا به غین ؟ گفت ای برادر ، قورمه نه به قاف کنند نه به غین ، قورمه به گوشت کنند ! " است انکار عبید می خواسته به ما بگوید که انقلاب بسا تئوری صرف عطلی نمیشود ؛ تئوری را باید با شرائط و امکانات انقلابی وفق داد . این اواخر در تحلیلی از حوادث اخیر کشور دیدم به کسانی که در ایران ساله نجا و ز رژیم به قانون اساسی و دیگر قوانین موجود کشور را عنوان رستمک حملات خود به شاه و دارو دسته او و مدرك افشای فریبکاری موسوم به کارت ریسیم و حقه بازی بی شرمانه کارتر در ساله حمایت از قوانین و حقوق بشری قرار داده اند این وصله چسبانده شده است که اینان می خواهند بدین بهانه رژیم سلطنتی را بایدار و بر قرار تکهدارند .

این گونه تحلیل ها درست صدق دقیق همان مثل همیشگی " از کنار گود ندای لنگش کن در دادن " است . این درست بدان می ماند که ما ، از سرب خیری و بی اطلاعی بسا شکم سیری و یا فقط و فقط اظهار لطمه ، بدون توجه به این حقیقت مسلم که نقطه حرکت هر جنبش توده می مسائل مشخص صنفی است ، موج اعتراضی را که مثلا به بهانه کمبود مزد از فلان کارخانه ، فلان شهر ایران آغاز شده و به کارخانه های دیگر سرایت کرده است محکوم کنیم و دلیل بیایوریم که این اعتصاب نقشه عمالساواک است ؛ این اعتصاب را راه انداخته اند تا دولت مزد کارگرها را زیاد کند و از این طریق جلو مبارزاتی را که می تواند شعار های اصولی تری از قبیل سیردن کارخانه ها به شورای کارگران و یا روی کار آمدن حکومت کارگران و کشاورزان داشته باشد بگیرد . من به خود اجازه نمی دهم که بگویم چنین تحلیل هایی ، در این شرائط ، نخطشه

شعارهائی است که طی سال گذشته عملاً نوشته است نیروهای توده‌ی بیشتری را به میدان بکشند و در عین حال حنان واقع‌بینانه عنوان شده است که توانسته دست و پای رژیم را عملاً تسویح و بگرداند و شاه را به تلاش‌های مذبحخانه وا دارد . ولی می‌توانم این سوال را مطرح کنم: در حالی که دشمن بی شرم ملت ما با اختراع دستاویزهائی از قبیل ارتجاع سرخ و سیاه و اتحاد نامبارک آنها سعی می‌کند در برابر افکار عمومی جهانیان اقدامات سبعانه و خونریزی‌ها و تجاوز به آزادی‌های فردی را که شیوهٔ خاص کشورداری اوست توجیه کند، آیا نتیجهٔ مسلم صدور این چنین احکامی عملاً کزک دادن به دست رژیم نیست تا راحت‌تر حلقهٔ طنابش را سخت کند؟ در این هنگام که ملت ما به اتحاد همهٔ نیروهای خویش نیاز فوری تری را احساس کرده است آیا صدور اینچنین احکامی عملاً قیچی گذاشتن و بریدن رشته‌هائی نیست که فعالیت‌های نیروهای مختلف العقیدهٔ تودهٔ ملت ما را تحت شعارهائی که منطبق جهانی دارند و افشاگر چهره زشت و فریبکار مدافعان رژیمند یک کاسه می‌کشد؟ و سرانجام، آیا صدور چنین احکامی نشانهٔ بارز این حقیقت عم‌انگیز نیست که کسانی از ما واقعا صدامان در نهایت بی‌مسئولیتی به قول معروف از جای گرم در می‌آید؟

x x x

از مطلب دور افتادیم . سخن بر سر نوروز بود . بگذارید ببینیم نوروز چیست .
اولا همهٔ فرهنگ‌های فارسی - از اندراخ و رشیدی و جهانگیری و نظام و برهان قاطع تا لغت‌نامهٔ دهخدا - دربارهٔ نوروز نوشته‌اند جشنید - که در ابتدای جم نام داشت - سیر عالم می‌کرد ؛ خون به آذربایجان رسید فرمود تختی مرصع بر جای بلندی رو به جانب مشرق بگذارند ، آنگاه بر فراز آن تختجای گرفت و نواح مرصعی را که آماده کرده بود به دست خود - بر سر نهاد . همین که آفتاب طلوع کرد و پرتویش بر آن تاج افتاد شعاعی در غایت درخشندگی پدید آمد . مردم از آن شاد شدند و گفتند این روز نواست ، و هم از آن روز گله شید را نیز بر نام جم افزودند و جم را جشنید خواندند ، چرا که شید به پهلوی شعاع را گویند ، و رسم نوروز از آن هنگام پدیدار شد .

فردوسی هم که خداینامک و دیگر منابع و کتابهای پیش از اسلام را برای شاهنامه مورد استفاده قرار داده دربارهٔ نوروز و پیدایش رسم "نوروزی گرفتن" همین عقیده را ابراز کرده است:

به فرکیانی یکی خت ساخت
جه مایه بر او کوهر اندر شناخت
جهان انعم شد بر تخت او
فرو مانده در قره بخت او
به جشید بر کوهر افشاندند
مر آن روز را روز نو خواندند ،
چنین روز فرخ ، از آن روزگار
بعانده از آن پادشاه یادگار .

اگر بخواهیم بخرافسانه نئی و اساطیری شاهنامه را با واقعیت ، اریخی مقایسه کنیم ، جشید همان کوثر است که به فرمان پسر رضا خان بالائی سواد کوهی می تواند آورده بخوابد چون ایشان با تمام قوا مشغول جیاول ملی هستند ؛ و من هر چه فکر می کنم به این نتیجه می رسم که اگر این روز به مناسبت آغاز فاجعه نئی جشن گرفته شده است ، که دو هزار و پانصد سال است بر خلق های ایران گذشته ، نه فقط مطلقا جشن گرفتن ندارد ، بلکه بهتر است به عنوان نامبارک ترین روز سراسر تاریخ ایران روز عزای ملی اعلام شود .

ثانیا بسیاری از اسناد معتبر تاریخی نشان می دهد که در دوره ساسانی ها ، یعنی آخرین دوره سلطنتی ایران پیش از اسلام که ساطنر با حمله اعراب به ایران بر جیده شد ، نوروز را بعنوان روز اول بهار جشن نمی گرفته اند بلکه این کلمه را به روزی اطلاق می کرده اند که هر يك از پادشاهان این سلسله به سلطنت رسیده بوده . به عبارت دیگر ، هر کدام از جانوران این سلسله که به سلطنت می رسیده همان روز را برای خلق آله صدا سال و صدا تاریخ تکرار می داده . مثلا تاریخ یزد کردی داشته ایم که صداش جلوس یزد کرد - آخرین پادشاه ساسانی - بوده و نوروزتر صادی بوده است با شانزدهم ماه حزیران رومی یا قیصری (که ماه حزیران ، شروع با شانزدهم ژوئن یا جون مطابق بوده که با تقویم خودمان می شود ۲۶ خرداد) ، به این ترتیب ، در عهد یزد کرد و مطابق سال یزد کردی ، یازدهم تیرماه را به عنوان نوروز جشن گرفته اند البته شعا این موضوع را حاشی نکوشید ، چون ممکن است خیرتر در زکند و يك وقت نوروزنامه های وطنی ببینید که نوشته اند يك اصلاح تاریخی دیگر نیز به وسیله رهبر خردمند ایران صورت گرفته و آن این است که از این به بعد ایرانیان باید روز نهمین ۲۵ شهریور به ایران نوروز

باری ، این تقویم یزدگردی ، پیر از هجوم اعراب به ایران همن جور به قوت خود تری باقی ماند ، اما چون در این تقویم کبیسه را به حساب نمی آوردند هر چهارسالی یک روز عقب می رفت ، چنان که نخستین نوروز تقویم یزدگردی که با یازدهم تیرماه مصادف بود در سال ۳۹۲ هجری یا اول حمل یا فروردین مصادف شد .

در سال ۴۶۷ هجری قمری ، منجمین ایرانی سال شمسی را به نحوی که امروز هست حساب کردند و ترتیب دادند . به این شکل که علی الاصول سال را ۳۶۵ روز حساب کنند ، اما چون دوره سال شمسی پنج ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه و چهار صدم ثانیه بیش از آن است قرار گذاشتند هر چهارسال یک بار ، ماه اسفند را که معمولا ۲۹ روز است سی روز حساب کنند (که این یک روز اضافه چهارسال یک بار را کبیسه می نامند) و این قرار را گذاشتند تا نوروز سر جای خود تری بماند و باز هوای سفر به گله اثر نزنند و راه نیفتند . و چون این اصلاح تقویم در زمان سلطنت سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی صورت گرفت به سال جلالی موسوم شد . ملاحظه می فرمائید که پادشاه ها عادت دارند که همه چیز را بدزدند و به نام خودشان به ثبت بدهند ، حتی دسترنج منجمان را ، و این امر فقط جزو استعداد های ذاتی رضا خان و کره اثر نیست . نکته با مزه ئی یاد آمد که بد نیست در حاشیه عرایض برای انبساط خاطر شما عرض کنم :

ابو عثمان عمرو بن بحر مطبوعه به حاجظ ، در کتاب منروفتر - المعاسن و الاضداد - به یک رسم عجیب مربوط به نوروز اشاره می کند و آن این است که هر وقت نوروز به شنبه می افتاده ، پادشاهان عظیم الشان ایران دستور می داده اند یهودیان را چهارهزار درهم سرکبیه کنند . . . باید بگویم که برآستی صد رحمت به کفن دزدان قدیم ! چون ما به دوره خودمان و تا پادشاه را دیدیم که برای شان یهودی و سلمان و شنبه و جمعه و نوروز و غیر نوروز هیچ تفاوتی نمی کند و فی الواقع هر جور و هر جا و هر وقت که دست شان رسید مردم را سرکبیه می کنند . مثلا یک بار - اگر اشتباه نکنم در سال ۱۳۳۸ یا ۳۹ - همین اعلیحضرت قدر قدرت محمد رضا شاه پالانی صبحی که از خواب بیدار شد شهردار محترم تهران را احضار کرد و دستور داد شهرداری تهران بی درنگ کاخ سعد آباد را به مبلغ ناچیز ۲۸۵ ملیون تومان از ایشان بخرد (به نظرم این جور افکار مشعشع شب ها تو خواب به اثر الهام می شود) ، و بعد از آن که شهرداری کاخ سعد آباد را خرید دستور فرمودند قباله همان سعد آباد را ، شهردار

محترم تهران، به عنوان هدیه ناقابل قاطبه، اهالی شاه یرست تهران خدمت ایشان تقدیم کند! -
 این م. ن: هنر اقتصادی شاهانه، تا شما باشید و دیگر فکر نکنید در آمد سالیانه ایشان فقط
 همان دوازده و نیم درصد ناقابل است که از فروتنان ایران به جیب بی زنند یا ده ها ملیون
 دلار ناچیزی است که از فروشندگان نانک و توپ و ترفه و پاچه خیزک حق دلالی می گیرند .

برگردیم سر مطلب :

یکی دیگر از رسوم نوروزی آیینی بوده است که باز همین جاحت بدان اشاره می کند : می
 گوید بیست و پنج روز پیش از فرارسیدن نوروز، در صحن دارالطک (یعنی کاخ شاهی) دوازده
 ستون از خشت خام برپا می داشته اند و روی هر کدام از این ستون ها چیزی می کاشته اند .
 روی یکی گندم ، روی یکی جو ، روی یکی برنج و همین جور باقلا و ارزن و نرت و لوبیا و نخود و
 کتید و ماش و دانه های دیگر ، و اینها را نمی چیدند تا روز ششم فروردین . کاشت این دانه ها
 منبأ تفاعل صورت می گرفت ، یعنی باور داشتند هر کدام از این ها که خوب تر سبز شود محصولش
 در آن سال فراوان تر و با برکت تر خواهد بود . و این رسم سیزده انداختن که امروز هم مرسوم است
 در حقیقت دنباله همان رسم قدیمی است .

خوب ، اگر قبول کنم که ریشه وسم سیزده انداختن برای نوروز همین تفاعل در امور کشاورزی بوده ،
 الحمدلله به برکت انقلاب سفید شاهانه دیگر زحمت این تفاعل بیپوده هم امروزه از کرده ملت ایران
 برداشته شده ، و زیرا به برکت اصلاحات ارضی شاهانه و سیاست مستقل ملی شاهانه دیگر امروزه
 روز اصلا چیزی به اسم کشاورزی در ایران وجود ندارد . روستائیان مان همه ترقی کرده اند
 آمده اند به شهرها ؛ يك مدت که زمین بازی و بساط بساز و بغروتر (و بقولی بساز و بنداز)
 رویه راه بود فعلگی کرده اند و حالا که تقی آن کار در آمده و کار دیگری هم نیست خیلسی
 راحتگدائی می کنند و از شخم کردن و بیل زدن و آبیاری کردن خلاص شده اند . دولت علییه
 هم خیلی راحت کشتی کشتی گندم از آمریکا وارد می کند تا چشم ملت شریف ایران چهار تا ، قدر
 شاهنشاه عظیم الشان و رهبر خردمندش را بداند و حساب کار دستش باشد که اگر يك روز نانرا از
 آمریکا و گوشتش از استرالیا و نخودش از ترکیه و پیازش از جهنم دره نرسد آن وقت است که نرسد
 غایب را بی داند و معنی جزیره شبات را می فهمد و حالیش میشود که کره کجا تخم می کند .

امید وارم مفهوم عمیق سیاست مستقل ملی شاهنشاه را کاملاً درک فرموده باشید .

دیگر از مراسم بسیار کهن ایرانی مربوط به نوروز، که تا این اواخر هم در میان زردشتیان رواج داشت آب ننی کردن دختران یا کَره زردشتی در دریاچه هامون بود .

حد دربگیر هشتن از کتاب های مهم پیش از اسلام است که به روزگار ما رسیده . در این کتاب چنین آمده است که سه نطفه از زردشت ، حجت مراقتابیزد آناهیته (یا ناهید ، فرشته آب ها) در دریاچه کسه اووه (که همین دریاچه هامون در سیستان باشد) نگهداری می شود نزدیک این دریاچه کوهی است بنام بوه خدا ، که گروهی از پارسیان آنجا زندگی می کنند . گروه هر سال در نوروز و مهرگان دوشیزگان یا کَره را می فرستند تا در آن دریاچه آب ننی کنند زیرا زرتشت خبر داده است که موعود آن سه کانه مزدریسته - یعنی هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانت - با آستن شدن دختران ایشان از این سه نطفه به دنیا خواهند آمد .

من نمی دانم منطقی به ما اجازه می دهد که برای رهائی از ظلم مرفعی که به کشورمان می رود دست روی دست بگذاریم و در انتظار ظهور این موعودان سه کانه به همین اکتفا کنیم کسه دختران مان . را برای بار برداشتن از این سه نطفه مقدس دریاچه مربوطه بفرستیم یا نه . در بحث دیگر مذاهب نیز که هر یک ظهور موعودی را بشارت داده اند وارد نمی شوم . همین قدر عرض می کنم که از بابت نطفه زردشت ، برای آناهیته فرشته آب ها و برای حضرت زردشت صاحب نطفه و برای گنجماعت زردشتیان واقعا و از ته دل متأسفم . آخر می دانید که بر اثر بلاهت و حماقت ذات همایونی در ساله رود هیروند ، دریاچه هاسون سیستان به کلی خشکید و زابلی هائی که زندگی شان به نحوی با این دریاچه بستگی داشت به عنوان کارگر روزمزد و روستائی خوش نشین بی زمین به نواحی کرکان و کبند قاپوس کوچیدند . من شخصا زندگی این تیره روزان را از نزدیک مشاهده کرده ام . فاجعه به اصطلاح زندگی ایمن جماعت از هبوطنان زحمتکش ما یکی از دلریش کننده ترین مظاهر فقر و بی کسی ، یکی از دلریش کننده ترین مظاهر نومیدی مطلق را به نمایش می گذارد .

به هر حال دیگر دریاچه هامونی در پهنه روزگار وجود ندارد . ممکن است برای شما این سوال پیش بیاید که اکنون تکلیف دین زرتشت با موعودان سه کانه اثر چه می شود و حالا که دیگر دریاچه مقدس هامون وجود ندارد آناهیته وظیفه آسمانیتر را چه گونه انجام خواهد داد و با نطفه های سه کانه زرتشت چه خواهد کرد ؟

من نمی دانم . برای این مشکل لابد موعودان زردشتی در آتشکده هاتان تصمیمی خواهند

گرفت و به احتمال زیاد انابهت، آن نطفه های مقدس را به یکی از کلینیک های آمستری از راه تلقیح مصنوعی انتقال خواهد داد . اما يك نكته ني در اين جا هست : در اسناد زرتشتی بارها و بارها به دوره تسلط اهرمين بر کستره، ایرانشهر نیز اشاره شده است . اهریمنی که به اهوره مزده طغیان می کند و به تباہ کردن آفریده های ایزدی می پردازد ، مرنج و آسیب و غم و درد پدید می آورد و خاک را به خون زیباترین انسانها رنگین می کند لیکن بر صیق همین اسناد سرانجام سوشیانت ظهور خواهد کرد و اهرمين را از تخت بیدادش بره زیر خواهد کشید . کیرم من می گویم که این سوشیانت دیگر از نتایج زرتشت نیست : صاعقه خشم ملتی است که علیرغم تمامی توطئه هائی که در طول سال ها و قرن ها برای بی خیر ماندن و ناآگاهی انقلابی او و نا آگاهی طبقاتی او چیده اند بیدار شده است و ما شد ، ناسفانه در این سوی جهانیم هر چه چند گاهی قریب بیدار باش او را در غشغه، سلسله ها می شنوم . غریبی که دستیاران اهریم با همه تلاش و کوشش خود نمی توانند خاموش کنند ، و که هر بار بعد آسا تر بر می آید ، و که هر بار با ظنیشز انگیزه بیداری خفتان بیشتری میشود .

پس نوروز ما نوروز سلطانی نیست ، نوروز جمشید نیست ، نوروز ما تحول آفتاب به برج حمل نیست ، نوروز ما امروز و امشب نیست .

نوروز ما روزی است که بساط ننگین سلطنت در ایران به زیاله دان تاریخ پر ادبار شاهنشاهی افکنده شود . نیروهای آگاه ملت ما ، در سالی که گذشت ، دست در دست ، با قدرتی که بیچارگی و اتحاد کلمه همه مبارزان و آزادیخواهان هموطن ما - علیرغم اختلاف نظر ها و اختلاف مسلک ها و اختلاف مشرب ها به وجود آورده است ، در راه رسیدن به چنان نوروزی کام های چشمگیر برداشت . ملت ما ، در سالی که گذشت ، به راه تحقق آزادی و استقلال خویش نزدیک به یانصد تن از بهترین جوانان خود را قربانی داد .

من پیشنهاد می کنم با احترامی عمیق بر یا بایستیم و به افتخار آن شهیدان از جان گذشته نه در تهران و قم و اصفهان و تبریز و دیگر شهرهای ایران با خون جوشان شان حماسه آفریدمانده ، در آستانه سالی که آغاز می شود يك دقیقه سکوت کنیم .

روزی ما دوباره کیوترها مان را پیدا خواهیم کرد

و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت .

روزی که کثرین سرود

بوسه است

و هر انسان

برای هر انسان

برادری ست .

روزی که دیگر در های خانه را نمی بندند

قل

افسانه بی ست

و قلب

برای زندگی بس است .

روزی که معنای هر سخن دوست داشتن است

تا توبه خاطر آخرین حرف دنبال سخن نگردی ،

روزی که آهنگ هر حرف

زندگی است

تا من به خاطر آخرین شعر

رنج جست و جوی قافیه نبرم .

روزی که هر لب ترانه بی ست

تا کثرین سرود بوسه باشد ،

روزی که تویی بیانی

برای همیشه بیانی

و مهربانی با زیبایی یکسان شود .

روزی که ما

دو باره

برای کیوتزهایمان دانه بریزیم .

و من آن روز را انتظار می کشم

حتی روزی

که دیگر

نباشم !

سازمان دانشجویان ایرانی در امریکا

عضو کنفدراسیون جهانی

**IRANIAN STUDENTS ASSOCIATION
IN THE UNITED STATES**

**LS.A.U.S. P.O. BOX 4800F BERKELEY
CA. 94704 USA**

CONFEDERATION OF **I**IRANIAN **S**TUDENTS